

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>

سلوک روحی آلبرت انیشتن

عارف برزخی

دکتر علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان کتاب : سلوک روحی آلبرت انیشتن

مؤلف : دکتر علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : 1388

تعداد صفحه : 9

بسم الله النور

۱- آلبرت انیشتن ، حکیمی عارف بود که به دلیل یک بد شانسی یا سوء تفاهم تبدیل به یک فیزیک دان شد . سرنوشت او برآستی یک بد شانسی بسیار بزرگ بود تصور کنید که مثلاً اگر حضرت مسیح تمام انرژی روحانی خود را صرف نجاری یا سیاست می نمود چه می شد ؟ اگر پیامبران خدا و عارفان بزرگ انرژی حیاتی خود را صرف خداوند نمی کردند بی تردید مبدل به خطرناکترین و مهلکترین موجود روی زمین و چه بسا بسیار بدتر از فراغنه یا نرون ها می شدند . فی المثل اگر علی (ع) تمام انرژی وجودش را صرف ریاضیات می کرد بی تردید در طول عمرش همه معادلات و فرضیات و مکاشفات ریاضی بشر را تا پایان تاریخ کشف می نمود . همانطور که مثلاً داستایوفسکی اعتقاد دارد که جنایتکاران بزرگ بالقوه این استعداد را دارند که قهرمانانی قدیس باشند . وقتی به دقت به سرنوشت هر انسانی بزرگ یا کوچک ، بد یا خوب نظر افکنیم آنرا تماماً یا حاصل یک اتفاق محض و حادثه ای فوق علیتی و بی دلیل می یابیم و یا خدا را درک می کنیم . اعتقاد به شانسی یا سرنوشت آسمانی حاصل این نگاه است . آدمهای خوش شانس و بد شانس و یا آدمهای با خدا یا بی خدا .

۲- این کلام انیشتن دال بر غوغای یک روح عرفانی بی سمت و سو است « اکثر ما آدمها ترجیح می دهیم که به جهان بیرون نگاه کنیم تا به درون خودمان ، زیرا که در درون خود جز حفره ای سیاه و سیاه چاله ای نخواهیم دید (که هیچ نوری از آن عبور نمی کند) و این بدین معناست : هیچ ! ... من همواره میل فزاینده ای به تنهایی داشته ام ... عجب است این همه در جهان شناخته بودن و این همه تنها بودن ... شاید روزی برسد که حقیقت تنهایی انسان به درستی شناخته شود به عنوان بزرگترین معلم روح انسان . شرقیان از قدیم به این حق پی برده اند . انسانی که به حق تنهایی خود رسیده باشد هرگز فریب مردمان و زمانه را نمی خورد ... بر سواحل نا شناخته ای ردپاهای عجیب یافته ایم و برای پی بردن به منشأ آن پی در پی نظریه پرداخته ایم و سر انجام به بر پایی ساختمان خلقتی جدید توفیق یافته که بر این ردپاها استوار است و ناگهان دیده ایم که عجب این ردپای خود ماست » . یعنی چرخ در گردش اسیر هوش ماست .
مولوی

۳- این اندیشه های یک عارف است و نه حتی یک فیلسوف . گریز او از مدرسه و دانشگاه و همه خلق و خوی او در مراحل و حوادث متفاوت زندگی به وضوح علائم حضور یک روح عارف و شیدا را گزارش می دهد . ولی به اعتراف خودش به واسطه بد بینی اش به اعتقادات و سنن قوم یهود هرگز میلی به امور ماورای طبیعی و دینی و عرفانی پیدا نکرد و هر کشیشی در این سو او را سر خورده و مأ یوس نمود و بالاخره کل جنبش روحانی خود را به خدمت علم فیزیک و ریاضی گرفت . همچون مارکس و فروید و کافکا هموطنان یهودی دیگرش که کل نبوغ روحانی خود را در جهت خلاف دین اجدادی خود به کار گرفتند ولی به دین برتری هم نرسیدند و در برزخ ماندند .

۴- زندگینامه خود انیشتن نشان می دهد که او از کودکی عاشق فهم و معرفت درباره عالم هستی بوده است . این همان گوهره عرفان است . او با تمام زندگانی پر از بحران و بیکاری و فقر و تبعید و نا امنی و اشتغال شبانه روزی به فیزیک و کیهان شناسی با بسیاری از مردان عارف عصر خود رابطه و دوستی و مکاتبه داشت و با محافل تنوسوفی مربوط بود و به روایتی با مادام بلاواتسکی معروف که سر حلقه تنوسوفی غرب بود رابطه داشت . همچنین عاشق گاندی بود و با وی مکاتبه داشت و او را انسان کامل دوران خود می دانست . همه اینها نشان می دهد که او راه نادرستی را در پیش گرفته بود و خود او هم در تمام عمرش بر این نادرستی آگاهی داشت و خود را سرزنش می کرد و بیست و پنج سال آخر عمرش را در انزوا و تنهایی محض سپری نمود که دوران اتهامش به جنون است . زیرا در این دوران بر ماهیت علوم اروپایی خط بطلان کشید و سمت و سوی آن را بر خلاف انسانیت می دانست و علناً گفت بر ماهیت علم تحقیق شود و کنفرانسی جهانی در این باب بر گزار شود زیرا علم براهی خلاف انسانیت می رود و انسان را نابود می سازد چون از اراده انسان خارج شده است و علمی که از اراده انسان خارج باشد یک دام است .

۵- عجباً که در طی این سالهای انزوا و تنهایی اش که به صورت یک فراری و تبعیدی در آمریکا به سر می برد از سراسر جهان نامه هایی حیرت آور دریافت می نمود که او را چون یک قدیس و ناجی و مرد خدا می دانند و بسیاری برایش نذورات می فرستند و از او راه و روش رستگاری می خواهند و او متحیر است از این واقعه و هیچ نمی فهمد که این چه واقعه ای است و چه پیامی از جانب خداست و لذا به تدریج بیدار شد و از تباه کردن عمرش در راهی که به بمب اتمی انجامیده دچار افسردگی حیرت آوری شد تا آن حد که اطرافیانش نگران احوال او شده و برایش روانکاو می آورند که او همه آنها را رد می کرد و یک بار اریک فروم معروف را با تمسخر از خانه اش بیرون انداخت که برای اثبات جنونش از جانب سازمان جاسوسی آمریکا به بهانه درمان به ملاقاتش رفته بود . عکس مشهور او در حالیکه زیانش را به بیرون آورده بود و شکلک وقیحی در آورده و چون دیوانه می نماید حاصل رویارویی او با اریک فروم است که به همراه عکاسی رفته بود تا اسناد جنونش را کامل کرده باشد زیرا انیشتن کل ماهیت تمدن و علوم غربی را زیر سؤال برده بود و بدتر از آن از تشکیل دولت اسرائیل بسیار نگران بود و آن را تصدیق نمی کرد.

۶- انیشتن در راهی بی بازگشت افتاده بود و آن فیزیک مدرن بود که به طرزی نا خواسته و بد شگونی او را در شکافتن و ساختن بمب هسته ای به همکاری و مشاوره با دولت وقت و رئیس جمهور و سازمان جاسوسی و وزارت جنگ آمریکا کشانیده بود و آنهم به نیت پیشگیری از وقوع جنگ جهانی و پیشگیری از ساخته شدن بمب اتمی . آیا عجیب نیست ؟ پس بیهوده نبود که دچار افسردگی تا سرحد خود کشی شده بود و این ناکامی و تراژدی افسانه ای بود که بالاخره او را در اواخر عمرش با خدا آشنا کرد و با همه خدماتی که به پیشرفت و بلکه جهش علوم غربی و پیدایش امپریالیزم آمریکا و جهانخواهان غرب نمود ولی سعی نمود که کل این پدیده را به لحاظ علمی مخدوش و مردود سازد و اعتبار علمی این تمدن را زیر سؤال برد . هرچند که این پیامش تا به امروز در سراسر جهان سانسور شده است و به گوش بشریت نرسیده است .

۷- انیشتن کل جریان علوم اروپایی را تشبیه به بازی تخت نرد و یک قمار مهلک می کند که بشریت را به بازی گرفته و به سوی هلاکت می برد . او نخست این بازیگر را خود خدا می دانست ولی دست آخر اعتراف نمود این خود ابلیس است که بشر را مفتون خود کرده است و می خواهد بشر را به دست خودش نابود سازد .

۸- انیشتن را بایستی بزرگترین عبرت تاریخ علم بشری دانست که در عصر اوج شکوفایی اش بزرگترین نابغه خود را بر علیه تمامیت خود بیدار کرد .

۹- در نامه ای به یکی از دوستانش می نویسد « از سراسر جهان از مردمانی که نمی شناسم برایم نامه هایی می رسد که از من طلب شفاعت به درگاه خدا می کنند و خیرات و نذورات خود را برای من می فرستند تا در راه خدا صرف کنم ولی من نمی دانم این خدا کدامست و من با این مردم باید چه کنم و چه پاسخی به آنها بدهم » . در حقیقت همین مردمان فرستادگان خدا به سوی انیشتن بودند که به او می گفتند که : ای انیشتن تو مرد خدایی پس با سازمان جاسوسی و کاخ سفید چه می کنی . تا دیرتر نشده به سوی خدا بازگردد .

۱۰- انیشتن می دانست که دانشمندان آلمانی و ایتالیایی و اتریشی به شکافتن اتم بسیار نزدیک شده اند و هیتلر معادن اورانیوم را تحت نظر گرفته است و صدور آن را به سایر کشورهای اروپایی و آمریکا ممنوع کرده است . لذا می خواست تا آمریکا زودتر به این تکنولوژی برسد تا آلمان به قدرت جهانی نرسد و پیروز نگردد ولی با اینحال هیتلر به قدرت رسید و صدها هزار هموطن یهودی او را قتل عام کرد و اروپا را ویران ساخت ولی آمریکا بمب خود را بر سر مردم ژاپن انداخت . انیشتن دانست که چه فریبی خورده است او فریب دولت آمریکا را نخورده بود بلکه فریب علم خود را خورده بود و علم را ناجی بشر می پنداشت . او فریب ابلیس تکنولوژی را خورده بود و لذا اراده کرد که بر علیه تمامیت علم قد علم کرده و اعلان جرم نماید .

۱۱- مکاشفه انیشتن یعنی نظریه نسبیت و فرمول مشهورش مطلقاً مکاشفه ای در قلمرو فیزیک نظری و ریاضی نیست هرچند که بیانی سمبلیک به ریاضیات دارد : $E=MC^2$ که براستی عارفانه ترین بیان منطقی و منطقی ترین بیان عرفانی از ماهیت و ساختمان عالم هستی است و به افسانه بسیار شباهت دارد تا علم . این همان بیان و اثبات ریاضی این سخن مولوی است که :

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی .

۱۲- این فرمول که عالیترین شرح عرفانی ماهیت جهان هستی به زبان علانم ریاضی است می گوید که هر ذره ای از جهان ماده چون به سرعت مجذور نور برسد کل کائنات لامتناهی را در می نوردد و اشغال می کند . یعنی هر موجودی در عالم هستی حامل کل بار انرژی کائنات است یعنی جهان هستی که در مقابل روی ماست فقط یک جهان نیست بلکه بی نهایت جهان است به تعداد موجوداتش و ذراتش که هریک به عظمت و قدرت کل کائنات است . پس این نه علم است و نه حتی فلسفه . این مکاشفه و شهود عرفانی است . این فرمول استخراج ذات هستی است و لذا فلسفه نظری بمب اتمی است .

۱۳- انیشتن عاشق توحید و وحدت عالم هستی و شرح بیان و اثبات این وحدت جهانی کائنات در همه انرژیها و قوای هستی بود و لذا نظریه « وحدت کبیر » که آخرین نظریه اوست تمام نیمه دوم عمرش را به خود اختصاص داد ولی موفق نشد و تا به امروز در سراسر دانشگاههای جهان گروههای تحقیقی از برجسته ترین علمای فیزیک و ریاضی مشغول ادامه اثبات و بیان ریاضیاتی این نظریه هستند ولی موفق نبوده اند و انیشتن تا شب آخر زندگیش مشغول محاسبه در جهت بیان ریاضیاتی توحید بود .

۱۴- اینجانب حدود بیست سال پیش که غرق در شخصیت انیشتن بودم شبی به ناگاه معادله ای در ذهنم برق زد که احساس کردم همان فرمول « وحدت کبیر » انیشتن است . این فرمول را نوشتم و در دستگاه مختصات هندسی ترسیم کردم که به صورت یک جام می در آمد . یعنی کل ساختار عالم هستی و شکل آن از بیرون همچون یک جام می بود و دانستم که عارفان ما اولین کسانی بودند که به راز وحدت کبیر با جهان رسیده بودند .

۱۵- افلاطون ریاضیات را جنون الهی می نامید ولی سقراط آنرا بزرگترین آفت و خصم حکمت و فلسفه و اندیشه بشر می دانست و حق با او بود ریاضیات به راستی جادو و جنون ابلیسی در ذهن بشر است و لذا حاصل اجرایی آن جهان صنعت و تکنولوژی است که دوزخ مجسم است پس شیطانی است .

۱۶- جنون و افسون ریاضیات در مغز نوابغ و حتی فلاسفه الهی به حدی است که می خواهند حتی خداوند را هم به صورت یک فرمول ریاضی بیان کنند . $E=MC^2$ در واقع بیان ریاضیاتی حضور خدا در کائنات و ذات عالم ماده است ولی این حضور دوزخی اوست و لذا از بطن این اندیشه بمب اتم سر بر آورد . زیرا دوزخ و بهشت دو جلوه از حضور خدا برای انسان است .

۱۷- وحشت و نفرت انیشتن از نازیسم آلمانی موجب شد که آمریکا و روزولت را ناجی بشر پندارد و از آن حمایت کند و علم خود را در اختیارش قرار دهد ولی این واقعه او را از یک خواب و جهل و غفلت کبیر بیدار کرد ولی دیر شده بود .

۱۸- اندکی نگذشت که به ناگاه متوجه یک تراژدی هولناکتر شد و آن اینکه قوم یهود خودش میدل به یک نازیسم وحشتناکتری در فلسطین شده است و گویی نازیسم آلمانی و امپریالیزم آمریکائی متحداً موفق به ساختن بمب انسانی مرگبارتری به نام صهیونیزم شده اند که به سرعت مجهز به بمب اتمی شد .

۱۹- بالاخره دولت نازیستی اسرائیل تشکیل شد و انیشتن را به عنوان اولین رئیس جمهور اسرائیل کاندیدکرد و این امتحان نهایی حیات و هستی او بود . از سراسر اروپا و آمریکا او را تحت فشار قرار دادند تا این سمت را بپذیرد ولی او مقاومت کرد و خشم صهیونیزم و امپریالیزم را برانگیخت و این انکار بر نفرت جهانخواران غربی افزود و جداً دست به کار شدند تا او را میتلا به جنون تشخیص دهند و او را به عنوان یک دیوانه به مردم جهان معرفی کنند تا انکار او را توجیه کرده باشند . ماجرای فرستادن اریک فروم به خانه او جهت ویزیت و آن ماجرای مذکور بخشی هم از این بابت بود و بخش دیگر حاصل خط بطلانی بود که بر ماهیت علوم غربی کشیده بود .

۲۰- انیشتن به مقاومت خود ادامه داد و توطئه سازمانهای جاسوسی غرب جهت مجنون جلوه دادن او هم ثمری نداد . و لذا او را تحت فشار قرار دادند تا لاقول پیام تیریکی برای تشکیل دولت نازیسم اسرائیلی بفرستد که باز هم انکار کرد و مقاومت نمود . این مسئله دال بر بیداری معنوی و عرفانی در او بود و گر نه در آن دوران نیمی از ملل و دول روی زمین از بابت تشکیل این دولت خوشحال بودند و این را نجات قوم

یهود از نابودی حتمی می دانستند . نیم قرن طول کشید که ماهیت پلید این حکومت بر جهانیان آشکار شود و این یهودی آواره و تبعیدی در آمریکا که شدیداً تحت فشارهای سیاسی و روانی بود نه به اسرائیل رفت و نه از بابت تشکیل این حکومت تبریک گفت و نه مقام ریاست جمهوری آنرا پذیرفت . تا آنگاه که گروههای یهودی از سراسر آمریکا او را از بابت تأیید نکردن دولت اسرائیل مورد سرزنش قرار داده و نامه های سرزنش آمیز و هجوم مردم به خانه اش و تظاهرات در مقابل خانه اش و فشار فامیل و دوستان و دانشمندان یهود جملگی بالاخره او را واداشت تا تأسیس دولت اسرائیل را تبریک بگوید و تصدیق نماید .

۲۱- بالاخره با احوالی بس پریشان و در اوج نبرد با وجدان ، قلم و کاغذی برداشت و عنوان نامه را نوشت ولی به متن نامه نرسید خداوند او را از ارتکاب به این جنایت بزرگ مبرا کرد و عفو نمود و توبه اش را پذیرفت . زیرا او در حال نوشتن نامه سکت کرده و از دنیا رفت و بزرگترین داغ ممکن را بر دل صهیونیست ها زد و دولت آمریکا و سازمان جاسوسی اش را دیوانه کرد . ولی از این نامه نیمه کاره سوء استفاده فراوانی شد و همسر اول و فرزندانش این نامه نیمه کاره را فروختند .

۲۲- انیشتن همچون ابن سینای خودمان و همچون بسیاری از حکیمان بزرگ و علما در غرب مثل ارسطو و دکارت و کانت و هگل از این دربار به آن دربار روحش را فروخت و به خود ستمی کبیر نمود ولی خداوند در اواخر عمرش بیدارش نمود و به توبه کشانید و بخشود که علم لدنی و حکمت الهی و نبوغ روحانی و عرفانی اش را صرف علوم ابلیسی و خدمت به جهانخواران نموده بود . او تا به آخر با شاهان و درباریان اروپا مرآده و مکاتبه داشت و در آمریکا هم با روزولت باب مرآده گشود و این به قیمت سیاهی و بدنمایی بزرگی در سرنوشت او تمام شد .

۲۳- سرنوشت امثال انیشتن ثابت می کند که امر هدایت الهی امری سراسر به اختیار و انتخاب است و نبوغهای روحانی مادرزادی هم لزوماً موجب هدایت نمی شود و چه بسا عارفانی که ساقط شدند و به جای آنکه رسول حق باشند رسول ابلیس شدند .

۲۴- همه یاران و همکاران و شاگردان و آشنایانش از روحی بس لطیف و عرفانی و مملو از عشق او به انسان و حقیقت سخن گفته اند که در جماعت دانشمندان علوم طبیعی امری بس کیمیاست و این خود علت انزوای او در مجامع علمی شد و بسیاری او را یک دانشمند بچه ننه و بزدل می نامیدند .

۲۵- تواضع و خشوع حیرت آور او فقط به مردان خدا شباهتی داشت . او بارها این سؤال را از خود می کرد که : خدایا این شهرت افسانه ای من بر روی زمین که فقط در حد شهرت عیسی مسیح است از چه روست ؟ زیرا حتی در میان دانشمندان بزرگ عصر او هم انگشت شماری نظریه او را درک می کردند . و خود او هم گفته بود که امروزه فقط سه نفر بر روی زمین نسبت مرا می فهمند در حالیکه کسی نیست که نام مرا نشنیده باشد . او تا به آخر عمرش راز این شهرت خود را درک نکرد . راز شهرت او در روح پاک و قدسی و عرفانی خود او بود و نه در نظریه نسبیت که حتی پس از نیم قرن هنوز هم در هر کشوری انگشت شماری آنرا فهم می کنند . شهرت او آنهم در حیاتش در طول تاریخ بشر تا به امروز نصیب هیچ رهبر سیاسی یا مذهبی یا علمی یا هنری یا ادبی نشده است . آنهم نه شهرتی گذرا که مستمراً عمیق تر و قدسی تر شده است . فرمول $E=mc^2$ را بایستی مقدس ترین فرمول در تاریخ علم و اندیشه بشری دانست و بلکه تنها فرمول مقدس در طول تاریخ .

۲۶- تفکر درباره نظریه نسبیت خاص و عام ، یک تفکری ناب و عرفانی و عاشقانه و الهی است و برآستی از نوع برترین عبادات است که آدمی را با حضور خدا در جهان روبرو می کند . روح این اندیشه بی آنکه به لحاظ ریاضی و فیزیکی درک شود در اعماق قلوب بشری موجب شهرت افسانه ای و غیر منطقی انیشتن در جهان مدرن است .

۲۷- خود انیشتن در خداشناسی فلسفی مرید فلسفه اسپینوزا بود که فلسفه وحدت وجود است و حضور خدا را در نظام طبیعت اثبات می کند . این نگرش وحدت وجودی خود اساس جهان بینی ای بود که نظریه نسبیت را پدید آورد که به راستی چه عنوان نا مربوطی دارد .

۲۸- « خداوند بسیار زیرک است ولی شرور نیست » . این جمله او که شهرت جهانی دارد ماهیت علوم غربی را رسوا می کند که این علوم خدایی نیست بلکه ابلیسی است . خود او اعتقاد داشت که علم و اندیشه بشری به رهبری ریاضیات بشر را به جنون می کشاند و از احاطه و اشراف بر خویشتن منحرف می کند زیرا ریاضیات جریانی خارج از اراده اندیشه بشر است و مسیرش از مسیر انسان جداست و انسان را به نا کجا آباد می برد .

۲۹- انیشتن می گوید : به نظر من مذهب یعنی اینکه انسان خودش را به جای دیگران بگذارد و دیگران را بر خودش ترجیح دهد و این همان عشق است که از بطن بینش عرفانی او سر بر آورده است .

۳۰- علم و شهرت او باعث شد که مبدل به تنهاترین و مشهورترین انسان عصر خود شود و بدلیل مواضعش درباره ماهیت علم و تمدن غربی و انزجارش از بمب اتمی و اکراهش نسبت به اسرائیل حتی در میان دوستان و همکاران قدیمی اش منزوی و مطرود شد و حتی در میان خاندان منزوی گردید و حدود بیست سال در خود فرو رفت و دیگر به هیچ فعالیت جمعی و علمی ادامه نداد و این نابغه حیرت آور از آغاز سن کمالش بازنشسته شد و در تنهایی کامل از دنیا رفت و در حالیکه برخی از مردم جهان او را باعث بمب اتمی می دانستند و برخی هم او را ناجی خود !
 « وضع من به مانند کسی است که سالهاست در مقابل مرگ زانو زده ام واز او تمنای یاری می کنم ولی اصلاً به سوی من نظری نمی کند . چه قدر سخت است که مرگ اینقدر نا مهربان باشد در حالیکه انسانی به او التماس می کند » . انیشتن

۳۱- زندگی و هویت و سرگذشت انیشتن به ما می آموزد آنچه موجب رستگاری و عاقبت به خیر شدن و نیز خدمت به خلق است نه نبوغ بلکه ایمان و معرفت دینی است . وقتی که راه و سمت به خطا باشد هرچند که وسیله نقلیه ما سریعتر و مجهز تر باشد به ضرر ماست . نبوغ به مانند سرعت خارق العاده در حرکت است . او نمونه انسانی با علم و هوش بسیار عالی و ایمان و دینی به نسبت ضعیف و عادی بود . در اینجا یک بار دیگر به این سخن رسول اکرم می رسیم که : علم حجاب اکبر است . علم بدون ایمان و دین چه بسا موجب کوری انسان و غفلت از واقعیت جهان می شود بخصوص علوم متکی به ریاضیات که از واقعیت جهان بیگانه است . و انیشتن خطر این علوم را بر همین مبنا درک کرد و اخطار داد . انیشتن شناسی به مثابه شناخت یکی از مهمترین پدیده های دوران ماست که یکی از ارکان مدرنیسم است .

۳۲- انیشتن را بایستی در رأس نخستین فرزندان عصر جدید جهان دانست که ماهیت آخر الزمانی تمدن غرب را احساس و فهم کردند همچون هوسرل و هایدگر و نیچه و اشپنگلر که جملگی آلمانی هستند و این نماینده حضور ادراک عرفانی در قوم آریایی است که متأسفانه معطل و راکد مانده است در عصر ما .

۳۳- نظریه نسبیت یک نظریه کاملاً عرفانی است و این در وظیفه متفکران و حکیمان مسلمان است که آنرا از این منظر درک و تحلیل کنند و تکمیل نمایند . همانطور که خود انیشتن می گفت که مردم شرق بهتر نظریه او را درک می کنند تا غربیان . به همین دلیل به اعتراف خود او نخستین دانشجویی که توانسته بود این نظریه را تماماً فهم کند یک دانشجوی هندی بود . نظریه انیشتن اثبات فلسفه اشراق سهروردی ما نیز هست زیرا ذات نوری عالم هستی را به اثبات می رساند و کل هستی را از نور واحدی می داند . « خدا نور آسمانها و زمین است » . قرآن
 گویی انیشتن به فرمول دستیابی به این نور رسیده است هرچند که نخستین کاربرد عملی آن منجر به جهان دوزخی شد .

۳۴- نظریه انیشتن برآستی حیرت آور ترین نظریه علمی در تاریخ اندیشه بشر است که انسان اهل معرفت را بیش از آنکه به عظمت این فرمول برساند با عظمت اندیشه انیشتن روبرو می کند و می گوید : فتنبارک الله الأحسن الخالقین ! انیشتن انسانی به غایت درون گرا بود این اندیشه او حاصل این استغراق است . باطن گرایی در هر علمی موجب نبوغ است . نبوغ مولد درون گرایی و تنهایی است .

۳۵- نظریه نسبیت سر بر آورده از سلسله مراتبی از تحقیق و مطالعه و اندیشه علیتی در فیزیک و ریاضی نیست یک مکاشفه آتی و شهودی و بی مقدمه است و لذا فهم آن هم مستلزم استغراق معنوی است . با اینکه فرمولی بسیار ساده است چه بسا یک محصل دبیرستان آنرا فهم کند و یک استاد فیزیک در دانشگاه نتواند .

۳۶- در طی نیم قرن اخیر دهها نظریه کلان در کیهان شناسی، فلسفه و روانشناسی و الهیات و فیزیک نور از تفسیر نظریه نسبیت پدید آمده است. این نظریه خود یک کارگاه نظریه پردازی در علوم طبیعی و انسانی و الهیات بوده است و حداقل چیزی که باید گفت اینست که نسبیت انیشتن خود یک علم است که همه علوم بشری را پوشش می دهد و تحت تأثیر قرار داده است و توسعه و تعمق می بخشد به زبان دیگر بایستی از جهان و جهان بینی انیشتن سخن گفت. به همین دلیل نظریه نسبیت در میان فلاسفه و متفکران علوم انسانی و الهیات بیشتر مورد نقد و بررسی و استفاده قرار گرفته است و این جماعت با انیشتن به عنوان یک انسان بیشتر مربوطند تا جماعت فیزیک دانان.

۳۷- انیشتن با وارد ساختن عنصر زمان در فهم علمی جهان و نه فقط در محاسبات، در حقیقت روحی جدید در اندیشه علمی دمید و هندسه را زنده و روحانی ساخت. در حقیقت بایستی نسبیت را کیهان شناسی عرفانی و ریاضیات زنده نامید.

۳۸- نسبیت انیشتن بیان و تفسیر عاشقانه کائنات نیز هست و عشق را در روابط بین ذرات و کرات به مثابه راز وجود گزارش می دهد: بودن به مثابه مربوط بودن!

۳۹- به همین دلیل فلسفه اگزوستانیسم گابریل مارسل فرانسوی را بایستی نسبیت انیشتن در روانشناسی و فلسفه وجود تلقی کرد که شدیداً تحت تأثیر آن بوده است. تعریف وجود انسان به مثابه رابطه و عدم مترادف با نامربوط بودن است. پس وجود یعنی نسبت. نسبیتی هزاران توی و جادویی همچون عشق که اجتناب ناپذیر و ذاتی است. نسبیت انیشتن به مثابه کشف زمان روحانی در فضا و کائنات است.

۴۰- نظریه نسبیت همان عشق در ذات کائنات و عالم جمادی است که مبدأ و معاد هستی را تحویل و تبدیل به نور می کند. این نظریه همان تبیین علمی ریاضی فلسفه اشراق است و نه علیتی و مشائی. و اینست که انسانهای دارای طبع اشراقی قادر به درک و هضم این نظریه می باشند. این نظریه در دهان و جهاز هاضمه جماعت فیزیک دانان نمی گنجد و درک نمی شود. خود انیشتن پس از تبیین این نظریه بود که حدود سی سال از مابقی عمرش را صرف فهم آن نمود و تلاش کرد آنرا مستمراً تبدیل به یک دستگاه ریاضیاتی سازد که به نظر ما تلاشی مذبحخانه بود و او را دچار افسردگی و جمود اندیشه کرد و نبوغش را دچار رکود و انقباض و تباهی ساخت. او خودش در تلاش برای فهم آنچه که در مغزش برق زده بود تمام عمرش را صرف نمود و نهایتاً به این نتیجه رسید که این نظریه و اندیشه اش یک وحی و الهام عرفانی بوده است و لذا ظهورش در جهان وی را همچون یک قدیس و ناجی در چشم مردمان جهان معرفی نمود. او خود تا به آخر قادر به فهم عمق این مکاشفه خود نشد ولی به واسطه این مکاشفه سمت و سوی حقیقت و خداوند را در خویش یافت و دچار بیداری روح شد.

۴۱- نظریه نسبیت آئینه ای تمام نما در مقابل ماهیت علوم غربی بود تا بی بنیادی و بازیچگی خود را دریابد پس باید این نظریه را به لحاظی قلمرو خود شناسی علوم مبتنی بر ریاضیات دانست. این نظریه با اینکه در دو فرمول ریاضیاتی واضحی خلاصه شده است ولی فهمش مطلقاً ریاضیاتی نیست و جز اهل باطن و عرفان قادر به فهم این فرمول نیستند.

۴۲- امروزه در جهان نظریه نسبیت انیشتن را بسیار وسیعتر و عمیق تر از خود انیشتن می فهمند در عصر خود او هم بسیاری از جنبه های مکاشفه او را دیگران به او خاطر نشان کردند و او متحیر بود از این موجود حیرت آوری که زانیده بود. به قول نیچه، مورچه ای که کوه زانیده باشد.

۴۳- نظریه نسبیت موجودی است که مرتباً در حال رشد می باشد همچون کودکی عجیب که هر دوره ای سیمانی جدید می یابد و رازی را بر ملا می کند. انیشتن زانیده یک منشوری بلورین و جادونی بود که هرکسی از هر سو بدان بنگرد معنایی دگر از آن می یابد. او نادانسته موفق به درک نوری برتر از نور نجومی شده بود و آنرا مجذور نور (C²) نامیده بود.

۴۴- انیشتن در عرصه علم براستی یک پیامبر اولوالعزم تلقی می شود. نیوتون فضا و نور را برای اولین بار کشف کرد و انیشتن همان را به گونه ای دیگر کشف نمود که جهان نیوتونی را از بنیاد ویران ساخت و این ویرانی هنوز ادامه دارد و لذا تمدن غرب با نسبیت انیشتن همچون موجودی خطرناک و در قرنطینه بر

خورد می کند و هرگز اجازه نمی دهد که کل این نظریه در فضای علمی این تمدن جولان دهد زیرا خطر فروپاشی بنیادهای خود را می بیند. نظریه نسبیت همچون شمشیری بر بالای سر تمدن نیوتونی - گالیله ای آویزان است و بالا و پایین می رود ولی هنوز به طور کامل فرود نیامده است. فرمول $E=mc^2$ یک بمب فکری است که در دست دیوانگان می تواند قلب کائنات را متلاشی و نابود سازد.

۴۵- انیشتن چیزی زانیده بود که نیمه دوم عمرش را تماماً صرف کشف و فهم این مولود خود ساخته بود ولی اسارت او در فهم ریاضیاتی این مولود موجب کوری او درباره خلق علمی خود او شد. آنچه که او زانیده متعلق به کل بشریت و انسان پسا مدرن است. نسبیت نقطه عطف مدرنیسم و لحظه اوج و افول این تمدن است. این فرمول عارف را به خدا می رساند و کافر را عین شیطان می کند و قصد نابودی جهان می نماید

۴۶- انیشتن نادانسته عنصر زمان را برای اولین بار وارد کیهان شناسی نمود و بدین ترتیب زمان تاریخی تمدن غرب و جهان بینی نیوتونی به آستانه پایان و افولش رسید، انیشتن برپاکننده قیامت و آخرالزمان تمدن علمی حاکم بر جهان است.

۴۷- انیشتن کاشف و بانی امام « زمان » در قلمرو دانش مبتنی بر ریاضیات است. زمان انیشتن زمان ساعتی و نجومی نیست بلکه زمان روحانی و عرفانی است و لذا در تبیین ریاضیاتی خود فلج و پوچ می نماید. آنچه که انیشتن را با نبوغ و مکاشفه اش به بن بست و پوچی و افسردگی رسانید ریاضی زدگی جنون آمیز او بود. انیشتن کاشف زمان در ذات مکان بود و این آن حقی است که درباره اش سکوت شده است.

۴۸- اگر انیشتن به واسطه اشراق و استغراق درونی به این نظریه می پرداخت به مکاشفاتی بزرگتر می رسید. او قدر آن چیزی را که زانیده بود ندانست ولی همین قدر دانست که حق علم در تنهایی و درون گرایی حاصل می آید و نه طبیعت گرایی. او بیش از حد مبتلا به طبیعت بود و از منشأ پیدایش نظریه خود یعنی باطنش شدیداً غافل ماند. او حتی قلمرو تفسیر نظریه خود را طبیعت هم قرار نداد بلکه ریاضیات قرار داد که برهوتی تحت فرمان افسون ابلیس است. هرچند که پس از سی سال ابتلا به جنون ریاضی نهایتاً با تمامیت علوم غربی به بن بست رسید و این بن بست را اظهار نمود ولی هرگز راهی به خروج از آن نیافت یعنی نتوانست بر باطن خویش وارد شود و نوری بر ظلمت و سیاه چاله نفس خود بتابد و به منشأ ظهور نسبیت در وجود خود دست یابد. هرچند که بارها اقرار کرده بود که راهی به جز باطن انسان نیست و حق نهایی همه علوم و اسرار جهان در جان انسان است. انسان نابغه در آخرالزمان اگر خود را نشناسد خود و جهانش را نابود می کند.

۴۹- او خود را پیرو خدای اسپینوزا می دانست که خدای حاضر در بطن جهان هستی است ولی عجباً که این خدا را در وجود انسان به عنوان بخشی از جهان جستجو نکرد. همان خدایی که با یکی از بزرگترین حجت ها و نشانه های کبیرش از اعماق وجود انیشتن با او سخن گفته بود یعنی خدای نظریه نسبیت و خالق و القاکننده این نظریه به او از اعماق درون او. خود نسبیت بزرگترین درب گشوده شده به وجود خود او بود ولی او این درب را در بیرون از خود جستجو کرد و نیافت.

۵۰- نسبیت ظهوری از یک علم لدنی بود که از بطن خود انیشتن رخ نموده بود نه از بطن تاریخ علم. و همه این را تصدیق می کردند ولی خود انیشتن کمتر از دیگران. این بود که دیگران او را یک حکیم الهی و قدیس می دانستند و او این راز را در نمی یافت. درباره انیشتن این سخن علی مصداقی آشکار دارد که: براستی هر که قدر خود را شناخت هلاک شد. انیشتن اگر درک می کرد و باور و یقین می یافت که گوهره این نظریه الهی و لدنی است هرگز روی به کاخ سفید نمی نمود و نام خود را در رأس شکافنده اتم و بانی بمب اتمی به ثبت نمی رساند. هرچند که او در این تکنولوژی هیچ دستی نداشت ولی راه را نشان داد و در گشوده شدن درب دوزخ آخرالزمان سهمی به سزا داشت. او خود این درب را نگشود ولی کلیدش را به دست جهانخواران داد و تا به آخر عمر نادم و افسرده ماند. نسبیت ثابت کرد که علم و عالم ریاضیاتی بازیچه بی اراده شیاطین است و از خود هیچ اراده و حقی ندارد.

آخرالزمان عصر برون افکنی اعماق نفس بشر است و نسبیت یکی از برون افکنی های بزرگ بود نبوغ آخرالزمانی بشر اگر تحت ربوبیت الهی قرار نگیرد و عرفانی نشود صاحبش را به همراه بشریت نابود می کند. نابغه آخر الزمانی اگر مرد خدا و ولی او نشود حتماً شیطان می شود.



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

